



بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران

به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت احمد شاملو

هرگز از مرگ نهراسیده‌ام
اگرچه دستان‌اش از ابتدال شکننده‌تر بود.
هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی‌ست
که مزد گورکن

از بهای آزادیِ آدمی

افزون باشد ...

یک دهه از سکوت سرشار از ناگفته‌های شاعر سترگ ما، بامداد شعر معاصر ایران، می‌گذرد؛ و ما هنوز هم‌چنان همه در انتظار چیدن سپیده‌دم آزادی و عشق و انسان از لابه‌لای عاشقانه‌ها، شبانه‌ها، سرودها، غزل‌های ناتمام، هجرانی‌ها و دیگر نجواهای او روزان و شبان را یکی پس از دیگری در نبودِ او تجربتی مکرر داریم.

شاعری که عشق مضمون اصلی آثار اوست، سراینده‌ی ستایش‌گرِ عشق به انسان، آزادی و عدالت اجتماعی. شاعری که همواره ستیز بی‌امان با آزادی‌گشی، اختناق و سرکوب جوهره‌ی کلام اوست، و سالیان خود همه به پاسداری از حرمتِ قلم و بیان سپری کرد.

حتی عنوان آثار و اشعار شاملو از دغدغه‌های بی‌دریغ او - عشق، آزادی، انسان، بهروزی مردم و ارزش‌های انسانی - حکایت دارد: **آهن‌ها و احساس** (۲۹-۱۳۲۶) که در لهیب آتش برافروخته‌ی فرمانداری نظامی وقت ضبط و سوزانده شد؛ **مرثیه‌های خاک** (۱۳۳۰) که بارها به تیغ سانسور گرفتار آمد و، شرحه‌شرحه از دل خاک،

جوانه‌های آن در سبک نو هوای تازه (۳۵-۱۳۲۶)، باغ آینه (۳۹-۱۳۳۶) و لحظه‌ها و همیشه (۴۰-۱۳۳۹) سر برمی‌آورد و او را در مقام شاعری بزرگ برای همیشه در پهنه‌ی سخن‌سفته‌گی و سخن‌سنجی جاودانه می‌سازد.

آن‌گاه عشق و انسان و آزادی بار دیگر در پیکر آیدا در آینه (۴۳-۱۳۴۱)، آیدا، درخت و خنجر و خاطره (۴۸-۱۳۴۵)، ققنوس در باران (۴۵-۱۳۴۴)، مرثیه‌های خاک (۴۸-۱۳۴۵)، شکفتن در مه (۴۹-۱۳۴۸)، ابراهیم در آتش (۵۲-۱۳۴۹)، دشنه در دیس (۵۶-۱۳۵۰)، ترانه‌های کوچک غربت (۵۹-۱۳۵۶)، مدایح بی‌صله (تا ۱۳۶۹)، در آستانه (۷۶-۱۳۶۴)، و حدیث بی‌قراری ماهان (۷۸-۱۳۵۱) جلوه می‌کند و به اوج کمال و شکوفایی می‌رسد.

اما شاملو، در کنار این همه، از طریق پل ارتباطی زبان به مرزها و عرصه‌های ادبی و زبانی فرهنگ‌های دیگر نیز ره می‌پوید و بر مخاطبان و علاقه‌مندان راه می‌نماید: غزل‌های سلیمان را بازسرای می‌کند، هایکوهای ژاپنی را به ارمغان می‌آورد، از زبان لنگستون هیوز اعماق سیاه آفریقا را درمی‌نوردد و دردها و رنج‌های تاریخی آن را با صدایی رسا فریاد می‌زند. ترانه‌های میهن تلخ را از زبان یانیس ریتسوس و دیگر گرفتارآمدگان حکومت سرهنگان یونان بیان می‌دارد؛ و از زبان گارسیا لورکا در ترانه‌های شرقی افشای چهره‌ی قداره‌بندان و پاگون‌به‌دوش‌ها و مرتجعان را باز می‌سراید. در تمامی این آثار گویی تمهیدی اندیشه‌ورزانه در کار است تا این شرایط را با اوضاع زادبوم خویش هم‌خوان بیابد و به بازسرای آن‌ها بنشیند، ناگفته‌ها را از دل سکوت طولانی مارگوت بیکل بیرون بکشد و به چیدن سپیده‌دمان عشق و آزادی برخیزد.

شاملو شعر را برای مردم می‌سرود، مردمی که ستم‌بارگان و زورمداران همواره در درازنای تاریخ تسمه از گرده‌ی آنان کشیده‌اند و ردی طولانی و عمیق از زخم‌های شلاق بر گونه‌ها و پشت آنان نهاده‌اند؛ پس به افشای ستم و سیاهی دست برآورد. شاعری که هرگز هراس از مردن به اقلیم او راه نبود مگر «مردن در سرزمینی که مزد گورکن از بهای آزادی آدمی افزون باشد»؛ شاعری که فقر را به‌درستی نقطه‌ی پایان هر گونه شرف و عزت می‌دانست: "دریغا که فقر چه به‌آسانی احتضار فضیلت است"، اما هرگز "نواله‌ی ناگزیر را گردن خم نکرد."

"نان را در سال بی‌باران"، چون یارانه، "جُل‌پاره‌یی به رنگ بی‌حرمت دل‌زدگی و به طعم دشنامی دُشخوار و آغشته به بوی تقلب" می‌دید؛ هم از این‌رو ترجیح می‌داد چنین نام و "نانی را هرگز نبوید و نپوید و نچشد، و گرسنه به بالین سرنهادن را گواراتر از فرو دادن آن" می‌دانست. ستم و خودکامه‌گی را نیز احتضار و مرگ آزادی و انسانیت می‌خواند؛ و این همه را مایه‌ی نکبت و حقارت و وهن انسان! زیرا انسان نزد او چنان جایگاهی داشت که به‌صراحت سرود:

در غیابِ انسان

جهان را هویتی نیست!

پس گریه‌ی سلاخانِ دل‌سپرده به قناری‌های کوچک و به مسلخِ بردن‌شان، و کبابِ قناری بر آتشِ سوسن و یاس در معرکه‌ی دست‌افشانی و پای‌کوبی و گردن‌فرازیِ پس از پیروزی را دگرگونه سرودی ساخت زیبِ افشای سیمای کریه و صدای انکرِ ستم‌کاران و سیاه‌اندیشان. گرچه با خشم و درد حتی "کریه" و "انکر" را صفاتی ابتر می‌دانست زیرا به‌تنهایی گویای خون‌تشنگیِ آنان نیست، گویی برای توصیفِ دقیقِ آنان باید همه‌ی واژه‌های پلشت را به خدمت گرفت!

در تعریض به نابکاران تاریخ که خود را دوست‌دار و مهرورز و غم‌خوارِ مردم معرفی می‌کنند، "دوست داشتن" را "بسوده‌ترین کلام" می‌دانست و معیار سنجش انسان‌ها را "آن‌چه دوست می‌دارند:"

رنل

آزارِ ناتوان را

دوست می‌دارد

لثیم

پشیز را و

بزدل

قدرت و پیروزی را

پس بیهوده نیست که "دهانِ بسته" را حکایتِ وحشتِ فریبکار از لو رفتن، و "دستِ بسته" را بازداشتنِ آدمی از اعجازش می‌دید، اما خونِ ریخته را حرمتی به مزبله‌افکننده و مابه‌ازای سیرخواریِ شکم‌باره‌گان و رجاله‌گانِ قدرت‌مدار.

. . . و از نگاه او، در هجوم درد و اندوه، شادیِ لبخند تنها بهره‌ی کسانی بود که بزرگ‌ترین جا را به خود اختصاص نمی‌دهند و جای کافی برای دیگران دارند، و کلام و کلمه‌ی عفو بر زبان‌شان جاری است.

برای گرامی‌داشتِ یاد احمد شاملو، شاعر بزرگ آزادی، در دهمین سالگرد درگذشت او، روز ۲ مرداد ۱۳۸۹ ساعت ۴ بعدازظهر آرامگاه او را گلباران می‌کنیم.

کانون نویسندگان ایران

۳۰ تیرماه ۱۳۸۹